

نقدی بر کتاب غلط ننویسیم

حسین محمدی*

چکیده

در این جستار نگاهی دیگر به کتاب *غلط ننویسیم*، نوشته ابوالحسن نجفی انداخته‌ایم. با مرور نقدهای پیشین مشخص شد که عمده نگاه‌ها و نقدها بر دو جریان فکری متباین استوارند؛ نخست نگاهی زبان‌شناختی که زبان را نظامی زنده و پویا می‌شناسد که تجویز را درباره آن، غیرعلمی می‌داند؛ دوم نگاهی است که با برجسته کردن کارکردهای ادبی و اجتماعی زبان و با توجه به پیشینه فرهنگی آن، هرگونه تغییری را تنها در چارچوب قواعد دستور و پیشینه زبان می‌پذیرد. با بررسی کتاب *غلط ننویسیم* فارغ از نقدهای پیشین، اشکالاتی دیده می‌شود که با وجود چاپهای مکرر کتاب هنوز مرتفع نشده‌اند. پاره‌ای از اشکال‌ها چون حروفچینی کتاب، شیوه آوانگاری مدخل‌ها، ارجاع‌دهی به منابع، مدخل‌های مضمون حکمی واحد و... در تمام کتاب وجود دارند؛ دسته دیگری از اشکال‌ها مربوط به مدخل‌هایی خاصند که به ترتیب الفبایی در این جستار آمده‌اند. با وجود نقدهایی که بر این کتاب نوشته‌اند، و اشکال‌هایی که در آن هست، همچنان کتابی کاربردی است که بر بسیاری از مسائل زبان فارسی امروز انگشت نهاده است و می‌تواند در پیشگیری از ورود بسیاری از واژگان غیرضرور به زبان و نیز تحت‌تأثیر قرارگرفتن زبان فارسی از ساخت‌های نحوی زبان‌های بیگانه مؤثر باشد.

کلیدواژه‌ها: مسائل نگارش زبان فارسی، کتاب *غلط ننویسیم*، نقد کتاب *غلط ننویسیم*.

۱. مقدمه

بر اساس نظریات زبانشناسی زبان چون هر موجود پویایی، مدام در حال دگرگونی است. این دگرگونی معلول عوامل گوناگون درون‌زبانی و برون‌زبانی است. زبان فارسی نیز از این قاعده مستثنی نیست. پیوند زبان فارسی با دیگر زبانها و فرهنگها، نیازهای جدید به واژه‌سازی، وارد شدن اشیاء و ابزارهای تازه با نام تازه از زبانهای دیگر، و به طور کلی نحوه برخورد زبان فارسی با زبانهای دخیل مسائلی به وجود آورده است که باعث دگرگونی آن شده است. دسته‌ای از این مسائل به پخته‌تر و فربه‌تر شدن دایره واژگانی زبان فارسی یاری رسانده‌اند و پاره‌ای نیز بنا به دلایلی باعث تغییر چهره آن شده‌اند.

کتاب *غلط نویسیم*، پاسخی بوده است به نیاز پاسداشت زبان فارسی و لزوم توجه به مسائلی که عمدتاً باعث دگرگونی زبان فارسی شده‌اند، با این نگاه که این دگرگونی تأثیرپذیری نحوی و واژگانی زبان فارسی از زبان‌های خارجی را در پی داشته است.

نگاه تجویزی به زبان در ایران پیشینه‌ای درازدامن دارد. درباری بودن کتابت و شعر و لزوم حفظ فخامت زبانی و نیز توجه ویژه شاعران و نویسندگان به مسائل بلاغی، انگیزه نوشتن کتاب‌هایی در این زمینه‌ها بوده است؛ یا دست کم بخشی از کتابی به این مقوله اختصاص می‌یافته است. برای نمونه باب اول و دوم کتاب *مجمع‌النوادر* یا *چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی* به ترتیب به دبیری و شاعری اختصاص یافته است، باب ششم و سی و پنجم و سی و نهم *قابوسنامه* به سخنوری، آداب شاعری و آداب دبیری و شرط کاتب پرداخته است، خاتمه کتاب *المعجم فی معاییر اشعار العجم* درباره الزامات شاعر در انتخاب الفاظ است. همچنین در ذیل علم معانی در کتب بلاغت از آغاز تا کنون، همواره فصلی به فصاحت و بلاغت اختصاص یافته است. ادامه این سنت را در مناظرات و انتقادات شاعران پارسی‌گوی هند، با عنوان *نقد الفاظ و معانی* در کتابها و رساله‌های گوناگون آنان می‌توان دید که بسیار به مباحث آداب نگارش و ویرایش در نزد معاصران شبیه است. چکیده این انتقادات و پاسخ‌های هر یک در کتاب *شاعر آینه‌ها* (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲) آمده است.

با این نگاه می‌توان کتاب *غلط نویسیم* را در ادامه همان نگاه و سنت لزوم پیراستن زبان از کژی‌ها و حفظ صورت ظاهر برای بیان دقیق معنا دانست. چنانکه پیش از وی نیز برای نمونه ناتل خانلری در خاتمه کتاب *دستور زبان فارسی* دو بخش را با عنوان‌های «نکته‌هایی درباره زبان فارسی» و «نکته‌هایی درباره فصاحت زبان فارسی» به

همین مقوله نگارش و ویرایش یا همان پرهیز از غلط نوشتن پاره‌ای عبارات و واژگان اختصاص داده است که عمدتاً ناظر به بحث گرده‌برداری از زبان‌های فرنگی است. (ناتل خانلری، ۱۳۷۷: ۲۹۱-۳۵۰ و ۳۵۱-۳۶۷)

بنابراین «غلط‌نویسیم» در حوزه درست نوشتن نثر برخلاف تصور بسیاری، اولین کتاب نبوده است. پیش از آن کتاب‌هایی چون کتاب کوچکی از حسن عمید (نویسنده فرهنگ معروف عمید) و کتاب دیگری نوشته فریدون کار - که نجفی عنوان کتابش را از او گرفته است - داشته‌ایم (که البته به این حجم نبوده است). یک سلسله مقاله هم از دکتر خیامپور داریم با عنوان «غلط‌مشهور» که در ۱۳۲۷ در نشریه دانشکده ادبیات تبریز چاپ شده است. (صادقی، ۱۳۸۷)

کتاب *غلط‌نویسیم* از همان آغاز توجه بسیاری از ادبا و زبان‌شناسان را به خود معطوف کرد و بر آن نقدهای زیادی نوشتند. کسانی در رد آن کوشیدند و عده‌ای نیز در تأیید آن قلم زدند و در جهت تکمیل آن مقالاتی پرداختند. (برای نمونه ر.ک. باطنی، ۱۳۶۷؛ شریعت، ۱۳۶۷؛ طباطبایی، ۱۳۶۷: ۴۳-۴۶؛ امامی، ۱۳۶۷: ۴۷ و ۴۸؛ حمید رفیعی، ۱۳۶۷: ۴۸-۵۰؛ فیاض، ۱۳۶۷: ۵۱-۵۳؛ فرزاد، ۱۳۷۴؛ اباذری، ۱۳۸۷؛ موحد، ۱۳۸۷؛ ارباب شیرانی، ۱۳۸۷؛ بهرام‌پور عمران، ۱۳۹۳)

نظرگاه این نقدها را می‌توان در دو گروه زبان‌شناختی و ادیبانه دسته‌بندی کرد؛ نگاه زبان‌شناسان «واقع‌گرایانه» (امامی، ۱۳۶۷) / «پراگماتیک» (اباذری، ۱۳۸۷) و مبتنی بر این اصل زبان‌شناسی است که اساساً زبان پویا است و «اگر زبان زایایی نداشته باشد، زبان مرده است» (صادقی، ۱۳۸۷). نگاه گروه دوم «ادیبانه / آرمان‌گرایانه» (امامی، ۱۳۶۷) / آریستوکراتیک (اباذری، ۱۳۸۷) است. در گروه نخست گاه به کلی کتاب را غیر علمی دانسته‌اند (باطنی، ۱۳۶۷) و گاه آن را به عنوان شیوه‌نامه ویرایش قابل قبول به حساب آورده‌اند. (صادقی، ۱۳۸۷) و دسته دوم آن را کاری بایسته قلمداد کرده‌اند و حتی با همان نظرگاه نویسنده، با نقد خود در تقویت آن کوشیده‌اند. (از جمله ر.ک. طباطبایی، ۱۳۶۷؛ حمید رفیعی^۱، ۱۳۶۷؛ فیاض، ۱۳۶۷؛ فرزاد، ۱۳۷۴؛ شریعت، ۱۳۶۷؛ بهرام‌پور عمران، ۱۳۹۳). نگاه دسته دوم فارغ از بحث سلامت زبانی، نگاهی زیباشناختی نیز هست. نکته جالب توجه نظر مترجمان است که دیدگاهی بینابین اتخاذ کرده‌اند؛ یعنی از سویی مسائل نظری پرداختن به زبان را به زبان‌شناسان واگذار کرده‌اند، و از سوی دیگر لزوم پرداختن به مباحث موضوع کتاب را گوشزد کرده‌اند. (ر.ک. نظر منوچهر بدیعی، در پاک‌نهاد، ۱۳۹۲؛ امامی، ۱۳۶۷؛ ارباب‌شیرانی، ۱۳۸۷)

در ادامه فارغ از این دو نظرگاه، به مرور کتاب می‌پردازیم. ابتدا به مواردی می‌پردازیم که شکلی عام‌تر دارند و در باره تمام کتاب صادقند، سپس به موارد مربوط به مدخل‌هایی مشخص، به ترتیب صفحات کتاب، یا همان ترتیب الفبایی مدخلها می‌پردازیم.

۲. مسائل کلی

عنوان جسورانه کتاب، «غلط نویسیم»، گویای محتوای آن است و این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که خواننده با کتابی مرجع از قلم نویسنده‌ای مجتهد روبه‌روست.^۱ کتاب از پیشگفتاری بر ویراست دوم آن، (چاپ سوم)، پیشگفتار چاپ نخست (جمعاً ده صفحه) و ۶۶۷ صفحه رقیعی تشکیل شده است و به صورت مدخلی بر اساس حروف الفبای فارسی تنظیم شده است. ۴۲۹ صفحه از کتاب به مدخل‌ها اختصاص دارد، سپس کتابنامه در دو بخش آمده است، (بخش نخست شامل «منتخبی است از کتابها و مقاله‌های مربوط به درست‌نویسی در زبان فارسی که در تنظیم کتاب» از آنها استفاده شده است؛ بخش دوم نیز به مآخذ شواهد اختصاص دارد). در پایان کتاب نیز فهرست راهنمای مدخل‌ها به ترتیب الفبا آمده است. حروف چینی کتاب با روش لاینوترون انجام شده است و نوبت چاپ آن نوزدهم (۱۳۹۱) با تعداد ۴۰۰۰ نسخه است. مدخلی بودن محتوای کتاب آن را در زمره فرهنگ‌ها قرار می‌دهد و همین امر آن را کتابی کاربردی کرده است.

اولین نکته‌ای که در برخورد با کتاب جلب نظر می‌کند، کهنه بودن حروفچینی و ریز بودن حروف آن است که با نوبت چاپ آن و عنوان «تجدید نظر»ی که در شناسنامه آن آمده است، هم‌خوانی ندارد. همین امر تأثیر بسیاری در خواندنی بودن (نبودن) کتاب دارد.^۳ لابد به اقتضای این شیوه حروفچینی، در همه جای کتاب پاره‌ای حروف و عمدتاً حروف «راء» و «واو» و نیز علامت دستوری «ای» نشانه وحدت در پایان واژه، با فاصله از حرف پس و پیش از آن، نوشته شده‌اند که گاه باعث سکتته‌هایی در خواندن می‌شود. برای نمونه در صفحه دوم کتاب، فعل «فروبرند» به شکل «فر و برند»، در صفحه سوم «ترکیب» به شکل «تر کیب»، در صفحه پنجم «پیرایه‌ای» «پیرایه ای» نوشته شده‌اند؛ در صفحه نهم کتاب، در سطر آخر تمام واژه‌ها بدون فاصله و در کنار هم چیده شده‌اند، در صفحه دهم بیتی از صائب تبریزی اینگونه ضبط شده است: می‌کنند اهل هنر نام بزرگان را بلند/ بیستون آوازه ای گرداشت از فرهاد بود، که «آوازه‌ای» و «گر» و «داشت» باید با

رعایت فاصله نوشته شوند. در صفحه ۶۷ «برتر از»، «برتر از» ضبط شده است. این مشکل تا پایان کتاب دیده می‌شود. با توجه به این مسأله و نیز شکل و اندازه حروف، حروفچینی مجدد و رایانه‌ای کتاب لازم به نظر می‌رسد.

کتاب *غلط ننویسیم*، به اقتضای عنوان فرعی آن «فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی»، مسائل گوناگونی را در کنار یکدیگر در خود جای داده است. به طور کلی عمده مسائل مطروح در کتاب را می‌توان در مقولات زیر دسته‌بندی کرد:

الف) مسائل املائی و درست‌نویسی واژگان، که عمدتاً واژگان دخیل عربی را شامل می‌شود؛ مانند خزعبلات؛

ب) مسائل مربوط به سیر تطور معنایی واژگان؛ واژه‌ای در قدیم به معنای خاصی بوده است، اما امروزه در معنای دیگری به کار می‌رود؛ مانند خسیس؛

ج) مباحث دستوری؛ مانند حذف حرف اضافه، تتابع افعال، جمع؛

د) گرت‌برداری لفظی و معنایی؛ مانند توسط، آتش گشودن؛

تنها توجیه قرار گرفتن این مباحث در کنار هم، کاربردی کردن کتاب با روش تنظیم مدخلی است؛ زیرا پرداختن به هر یک از این مباحث شیوه و تخصص خاصی می‌طلبد. برای گریز از این آشفتگی، می‌توان پیشنهاد کرد که کتاب بر اساس موضوعات محل نزاع نویسنده تنظیم شود. برای نمونه مدخل‌های مربوط به هر حوزه ذیل بخشی با عنوانی مشخص آورده شود و احکام و قواعد هر حوزه نیز به صورتی مبسوط و مستدل در مقدمه یا ذیل موارد گنجانده شود؛ البته پاسخ مقدر به چنین پیشنهادی این می‌تواند باشد که کتاب از حیث کاربردی بودن لطمه می‌خورد؛ راه حل این مسأله نیز یکی تنظیم مجدد مدخلی ذیل هر بخش است و دیگر تنظیم فهرست‌های راهنما یا نمایه پایان کتاب است.

مشکل دیگری که به طور کلی در سراسر کتاب (به اقتضای تنظیم مدخلی آن) وجود دارد، این است که بسیاری از مدخل‌ها مشمول حکمی واحد هستند؛ و تنها در برخی موارد جزئی نکته‌ای جدا از دیگر مصداق‌های آن حکم در مدخلی وجود دارد؛ برای نمونه می‌توان به مدخل‌های مربوط به جمع به «ات»، جمع‌الجمع، «ها»ی ملفوظ و غیرملفوظ پایان واژگان، کاربرد اسم معنی در معنای اسم ذات (نویسنده ذیل تمام موارد مشمول این حکم، خواننده را به مدخل «بشریت» ارجاع داده است)، فعل‌های بازدارنده، املائی واژه‌های مختوم به «تا»ی تأنیث عربی مانند محاباة، مداراة، مداواة؛ مداخل و

مدارج؛ تطابق صفت و موصوف؛ اختلاف تلفظ «کاف/گاف» در واژه‌های مختوم به «کاف» (که همه جا به مدخل «اشک» ارجاع داده شده است) اشاره کرد. تنظیم مجدد کتاب با این شیوه پیشنهادی باعث پرهیز از تکرار و کم شدن حجم کتاب می‌شود.

نکته‌ای دیگر، یکدست نبودن شیوه آوانگاری واژه‌هاست؛ این امر هم درباره مدخل‌ها قابل ذکر است و هم درباره واژه‌هایی که املائی صحیح آنها در متن کتاب گوشزد شده است. آوانگاری واژه‌ها به چند شیوه است؛ گاه واژه‌ای هم‌وزن واژه مورد نظر که برای همه آشناست آورده شده است؛ مانند خراج بر وزن بقال؛ دعوی بر وزن صحرا؛ گاهی واژه‌ها حرکت‌گذاری شده‌اند؛ مانند دُکُتْرا/ دُکُتْری؛ گاه واژه‌ها هم حرکت‌گذاری شده‌اند و هم حرکات حروف توضیح داده شده است؛ مانند دُقْن، به فتح اول و دوم؛ گاهی نیز آوانگاری واژه‌ها به حروف لاتین آمده است و اگر واژه‌ای فرانسه یا انگلیسی باشد، املائی آن به فرانسه یا انگلیسی آمده است. گاهی نیز واژه هم حرکت‌گذاری شده است و هم املائی آن با حروف آوانگاری مشخص شده است؛ مانند شُرور/ شُرور؛ گاهی هم تنها به معنای واژه اکتفا شده است و لابد خواننده باید بر اساس شنیده‌های خود تلفظ آن را بداند؛ مانند شیخوخت؛ واژه شیخ را عموماً به فتح «ش» تلفظ می‌کنند، اما گاهی برخی به کسر «ش» بر وزن میخ نیز تلفظ می‌کنند. نیز واژه صلات، که ممکن است صلات یا صِلَات خوانده شود. در ذیل مدخل «تنگه/باب/بُغاز» واژه «ترعه» آمده است، و حرکات آن معلوم نشده است.

فارغ از اینکه شیوه‌های آوانگاری^۱ واژه‌ها به اقتضای هر واژه (و لابد ناظر به راحتی مخاطب در فهم آن) متغیر است، گاه در توضیح املائی واژه دقت کافی نشده است. برای نمونه در توضیح املائی واژه «رَوْحانی» چنین آمده است: «رَوْحانی بر وزن "نوسازی" به معنای ...» مشخص شدن حرکات واژه نشان می‌دهد که واژه را باید به فتح «ر» خواند، اما واژه هم‌وزن آن «نوسازی» در فارسی ایران newsazi تلفظ می‌شود. هرچند خود همین واژه رَوْحانی نیز rowhani تلفظ می‌شود. و نیز اینکه هر دو واژه در نزد فارسی‌زبانان افغان و تاجیک به فتح «ن» و «ر» آغازی تلفظ می‌شوند. البته چنین مواردی در کتاب بسیار اندکند.

شیوه ارجاع‌دهی کتاب را می‌توان خاص آن دانست و از شیوه‌های رایج ارجاع‌دهی پیروی نمی‌کند؛ منبع شاهدهایی که از متون کهن نقل شده‌اند، عمدتاً به دو صورت است: بعد از ابیات داخل پراکنش نام شاعر آمده است و احیاناً در مواردی که شاعر دارای

چند کتاب است، نام کتاب نیز مشخص شده است؛ مانند (عطار، منطق‌الطیر)؛ در ارجاع به منبع متون کهن نثر فارسی همه جا نام کتاب و شماره صفحه قید شده است، و در پایان کتاب نیز نام منبع، نام نویسنده، نام مصحح، شهر و سال چاپ آمده است؛ اما در ارجاع به متون نثر معاصر و مجلات، مشخصات کامل آنها درون متن ذکر شده است؛ برای نمونه در صفحه ۹۹ ارجاع به یادداشت‌های محمد قزوینی اینگونه است: (محمد قزوینی، یادداشتها، ج ۲، ص ۵۲-۵۳) این منابع در فهرست پایان کتاب ذکر نشده‌اند. همچنین منابع متون شعر در پایان کتاب نیامده‌اند، و مشخص نیست که نویسنده از کدام نسخه متن مصحح استفاده کرده است.^۵ هرچند توضیح نویسنده در آغاز کتابنامه تکلیف خواننده را تا حدی روشن می‌کند، خود در نقد کتاب باعث اشکالاتی بوده است. از جمله استناد منتقدان به نسخه‌ای غیر از آنچه مؤلف کتاب از آن نقل کرده است و پاسخ مؤلف را در پی داشته است. (برای نمونه ر.ک. (شریعت، ۱۳۶۷: ۴۹)، که ذیل مدخل «آبدیده»، همان بیت مورد استناد نویسنده را از ناصر خسرو برای درست بودن «آبدیده» و نه «آبداده» ذکر کرده است. نویسنده نیز در پاسخی (نجفی، ۱۳۶۷: ۵۶) به شرح اطلاعات نسخه مورد استناد پرداخته است. نیز ر.ک. (شریعت، ۱۳۶۷: ۵۳) که بیتی از حافظ را که مورد استناد نویسنده غلط نویسیم است و ظاهراً در نسخه انجوی شیرازی آمده است، از حافظ نمی‌داند).

در ذیل مدخل «توجه / متوجه» در اشاره به ملفوظ بودن «های پایانی این دو واژه آمده است «و نیز این حرف آخر در حالت اضافه همزه نمی‌گیرد: توجه مرا (و نه توجه مرا) به خود جلب کرد»؛ این حکم در ذیل تمام موارد مشمول آن با همین عبارت تکرار شده است؛ در مواردی که قاعده به عکس این است نیز حکم تکرار شده است؛ یعنی اگر «های پایانی آنها غیر ملفوظ باشد، «در حالت اضافه همزه می‌گیرند» مانند «مژده» و «مواجهه».

مسئلاً مؤلف نام رایج این «علامت اضافه» را در نظر داشته است و به این نکته و قاعده واقف بوده است که در واقع «همزه» ای در کار نیست و «یای میانجی است که به صورت مرخم نوشته می‌شده است و در متون چاپی هم شکل همزه درآمده است؛ زیرا اگر قائل به همزه بودن آن باشیم، اساساً مشکلی بر مشکلات تلفظ واژه‌ها می‌افزاییم. دیگر اینکه چنانکه پیشتر ذکر شد، تمام این مدخل‌ها را می‌توان در ذیل حکمی واحد گنجانید.

تبار بسیاری از واژه‌ها مشخص شده است، و درباره بسیاری نیز سکوت شده است؛ مانند واژه سرمه.

۳. پاره‌ای نکات ذیل مدخل‌ها

در صفحه دوم کتاب، بیتی به عنوان شاهد ذیل مدخل آبان/ابان آمده است که روشن سازد صورت آبان نیز در زبان فارسی کاربرد داشته است؛ نکته اینجاست که اولاً بنا به ضرورت وزن نمی‌توان واژه را جز آبان خواند. و این احتمال پیش می‌آید که شاید به ضرورت وزن واژه چنین شکلی یافته است؛ نمونه‌های چنین تخفیفی به ضرورت وزن، در شعر فارسی فراوان است: گفتم ز بوستان تو یک دسته گل چنم (چینم) // گفتا که گل مرا نتوان چد (چید) ز گلستان (عنصری)؛ بنابراین سؤال این است که آیا صرفاً بر اساس یک شاهد شعری می‌توان حکم به رایج بودن صورتی واژگانی داد. البته مؤلف محترم ذکر کرده‌اند «آبان کم و بیش در متون معتبر فارسی به کار رفته است»؛ بنا بر همین قید کم و بیش خواننده منتظر شواهد بیشتر می‌ماند.

در ذیل مدخل آج/عاج استدلالی در مورد «استعمال» (و نه املا) دو کلمه آمده است که کمی جای تأمل دارد. «بسیاری در استعمال این واژه اشتباه می‌کنند و می‌پندارند (تأکید از این نگارنده است) که در این موارد [منظور کاربرد واژه آج] باید عاج و عاجدار بگویند و حال آنکه عاج ربطی به لاستیک ندارد و در ساخت آن مصرف نمی‌شود». نخست اینکه اگر کسی حتی در نوشتار نیز برآمدگی سطح لاستیک را «عاج» بنویسد، مسلماً آن را «آج» می‌خواند. مسأله نیز ناشی از اشتراک تلفظ دو صورت واژگانی است. مسلماً بعید به نظر می‌رسد کسی با این استدلال که فکر کند در سطح لاستیک «عاج» به کار رفته است، به برآمدگی سطح لاستیک «عاج» بگوید.

درباره مدخل آزوقه/آذوقه آمده است «اصل این کلمه ترکی است (بعضی آن را عربی و سانسکریت نیز گفته‌اند) و املاي آن در فرهنگها به دو صورت آزوقه و آذوقه آمده است. صورت دوم به دلیل استعمال آن در متون دو قرن اخیر غلط نیست، اما صحیحتر آن است که به صورت آزوقه نوشته شود.»

اول اینکه منبع آن بعضی که گفته‌اند واژه عربی یا سانسکریت است نیامده است. دوم اینکه ملاک و مبنای صحت صورت نخست چیست؟ اگر ضبط در فرهنگها ملاک است که هر دو صورت باید صحیح باشند و قید «صحیحتر» محلی از اعراب ندارد؛ اگر استدلال، ترکی بودن واژه است، و بگوییم چون در ترکی «ذال» نداریم و «زاء»

داریم، باید توجیهی برای «آذوقه» بیابیم. اگر صورت ملفوظ واژه نیز در نظر است، تکلیف «ق» و «غ» را نیز باید روشن کنیم.

اولین دو واژه «همگون»ی که در کتاب به کار رفته‌اند، آستان و آستانه در ص ششم هستند. در توضیح آمده است: «این دو واژه همگون در جمله ارزش یکسان دارند و می‌توانند جانشین یکدیگر شوند.» خواننده این واژه «ارزش» را تا پایان کتاب ذیل واژگان همگون می‌بیند، و باید حدس بزند که منظور از «یکسان بودن ارزش» آنها لابد معنای یکسان آنهاست. مؤلف در پیشگفتار منظور خود را از «همگون» توضیح داده است، اما «ارزش» واگذاشته شده است.

در ذیل مدخل «اتاق» آمده است: «این کلمه را گاهی به صورت اتاق می‌نویسند، ولی چون اصل آن ترکی است و در ترکی مخرج «ط» وجود ندارد بهتر است که به صورت اتاق نوشته شود.»

باطنی در نقد خود بر کتاب ذیل همین مدخل توضیحی آواشناختی داده است، و آن اینکه اهل هر زبانی «مخرج» هر حرفی را دارند، چون امکان تلفظ آن را دارند، اما چون آن صدا را در زبانشان ندارند، نیازی نیز به تولید آن ندارند، (۱۳۶۷) که اساس علمی سخن وی درست است، اما پاسخ مقدری نیز به ایراد خود داده است که «ممکن است استاد نجفی جواب بدهند قدما مخرج را در این معنی یعنی اطلاق به صدا نیز به کار برده‌اند»، و در توضیح آن به مغلطه‌ای دست زده‌اند. (البته در اینجا قصد به نقد کشیدن نقد باطنی نیست). سؤال اینجاست که آیا اساساً ما واژگان دخیل ترکی را مبتنی بر تلفظ اصل آنها به کار می‌بریم؟ دوم اینکه باید دانست که لزوم نوشتن واژه با املائی اطلاق چه بوده است؟ آیا یونانیان در زبانشان مخرج (صدای) «ط» دارند که ما ارسطو و افلاطون و سقراط و بطلمیوس می‌نویسیم؟ و می‌توان گفت که شکل نگارش امروزی این دست از واژگان به پیروی از سنت نگارش پیشینیان است تا بر اصول و قواعد آوایی مبدأ زبانی آن واژگان.

بر نگارنده این سطور معلوم نشد که اساساً لزوم ذکر مدخلهایی چون اذن / اجازه، اراجیف، اسارت / اسیری، بیگانه از / بیگانه با (که هر دو درست است)، تحکیم، تمامت / تمامیت، جرایم (در مثال آمده است): «جرایم متخلفین» که واژه متخلفین برخلاف حکم «جمع به ین» به کار رفته است) و ... چیست؟

بر طبق نگارش متن کتاب حرف «با»ی قیدساز همواره جدا از کلمه بعد از آن و با رعایت نیم‌فاصله نوشته می‌شود؛ اما در ص ۱۸ دو بار («بویژه»، «بکلی») پیوسته نوشته شده است.

برخی مدخل‌ها ظاهراً در زمان تألیف کتاب کاربردی عام داشته‌اند و مؤلف کاربرد صحیح آنها را گوشزد کرده است؛ عمده این مدخل‌ها به هر دلیل امروز دیگر در زبان کاربرد ندارند؛ استجاره یکی از این موارد است. امروزه حتی در آگهی‌های تجاری و املاک و مستغلات همه جا (شاید به تأثیر همین حکم کتاب) استیجاری می‌نویسند و اساساً استجاره اگر هم زمانی رواج داشته است، دیگر از زبانها و در نوشته‌ها شنیده و دیده نمی‌شود. دیگر واژه «اشکال» است که مؤلف نوشتن و خواندن آن را به صورت «اشگال» غلط دانسته است؛ همچنین واژه «اطوشویی» که امروز واژه «خشک‌شویی» جای آن را گرفته است. نیز «انکشاف» در معنای رشد اقتصادی؛ «چهره کردن» در معنی «جلوه کردن». با ویرایش تازه کتاب حتماً پاره‌ای از مدخل‌ها حذف می‌شوند، و این به معنای توفیق کتاب و تأثیر آن در اصحاب نوشتار است.

در ذیل پاره‌ای از مدخل‌ها ذکر شده است که بیش از ربع قرن است که واژه‌ای کاربرد یافته است و تعبیری مثل این؛ مسلماً با ویرایش مجدد کتاب این تعبیر تغییر خواهند کرد.

در ذیل مدخل استمداد با توجه به معنای آن حکم شده است که «این کلمه را با فعل کردن باید به کار برد و نه طلبیدن؛ زیرا استمداد خود به معنای "مدد طلبیدن" است و بنا بر این "استمداد طلبیدن" حشو قبیح است»؛ اما در بالای همان صفحه دو مثال از کتاب چهار مقاله و تاریخ بیهقی ذکر شده است که در آن «استعفا خواستن» آمده است. اگر دلیل غلط بودن «استمداد طلبیدن» معنای آن است، چرا حکمی درباره استعفا خواستن داده نشده است، ممکن است پاسخ این باشد که در نزد بیهقی آن معنا نادیده گرفته شده است؛ آیا فارسی زبانان امروزی که استمداد طلبیدن می‌گویند، معنای «طلب یاری» را در «استمداد» در نظر دارند که «استمداد طلبیدن» می‌گویند؟

یکی از مواردی که در کتاب دیده می‌شود اشاره به تلفظ‌های شاذ است. برای نمونه در ذیل مدخل الم / علم آمده است: «الم به فتح اول و دوم (که غالباً آن را به غلط به کسر اول تلفظ می‌کنند)...»؛ نخست اینکه باید پرسید کجا و چه کسانی «آلم» را «آلم» تلفظ می‌کنند؟ دوم اینکه آیا این تلفظ غلط آنها در نوشتار رایج منعکس می‌شود؟

مؤلف در بسیاری موارد حکمی صادر می‌کند که سندی برای آن ارائه نمی‌شود؛ مسلماً شأن و جایگاه علمی مؤلف و تتبع فراوان ایشان در متون بر کمتر کسی پوشیده است، اما گاه این احکام صرفاً بر اساس حکم نویسنده صادر می‌شوند. برای نمونه در ذیل مدخل «انتر/عتر» پس از ذکر شواهدی از فرهنگ‌ها و متون برای هر دو ضبط، در پایان حکم می‌کند که «به هر حال، به احتمال نزدیک به یقین، انتر به معنای "بوزینه" فارسی است و با همین املا باید نوشته شود».

بنا بر تنظیم مدخلی کتاب، گاه مدخلی آمده است، ولی توضیح آن به بعد واگذار شده است. برای نمونه بازداشتن (← فعل‌های بازدارنده).

در ذیل مدخل «بازنمودن» آمده است «این فعل مرکب را امروزه غالباً غلط به کار می‌برند، بازنمودن در متون معتبر فارسی به دو معنی به کار رفته است: یکی به معنای "بیان کردن، توضیح دادن" و توسعاً "نشان دادن، علنی کردن" است ... معنای دیگر آن "خبر دادن، خبرفرستادن" است». مؤلف معلوم نمی‌کند که کاربرد غلط آن کدام است، دیگر اینکه آیا صرفاً هرگونه کاربردی حتماً و قطعاً باید به تأیید کاربرد متون معتبر برسد؟ برای نمونه در پاره‌ای متون نقد ادبی برای اصطلاح Representation معادل «بازنمایی» گذاشته‌اند، در فرهنگ معاصر هزاره یکی از معانی Representation «بازنمود» ضبط شده است. (حقوق‌شناس و همکاران، ۱۳۹۳: ذیل Representation) به نظر می‌رسد گاه نیازهای جدید باعث تغییر معنایی واژگان می‌شود یا می‌توان معنای تازه‌ای را با توجه به ظرفیت واژه بر آن حمل کرد.

در ذیل مدخل «برای همیشه» مؤلف تلاش دیگران را برای «بیرون راندن» آن از زبان، برشمرده است، و سپس آورده است «چاره دیگر این است که برای بیان این مفهوم از یک جمله پیرو استفاده شود»، مخاطب می‌پندارد که «چاره» مذکور از نویسنده است، ولی مثالی که ذکر می‌شود نشان می‌دهد که دیگران چنین چاره کرده‌اند و مؤلف آن را نمی‌پذیرد. برای رفع این ابهام بهتر است عبارت این‌گونه بیاید: «چاره دیگر را این دانسته‌اند که ...».

گاه مؤلف کاربردی را غلط می‌داند، ولی شاهی برای مورد غلط نمی‌آورد؛ برای نمونه «غلط بودن کاربرد بر به همراه برتر در نوشته‌های برخی معاصران» (ذیل مدخل برتر/ برتری)، کاربرد «بریدن با کسی» به معنای قطع رابطه کردن با کسی؛ از آنجا که چنین مواردی کاربرد عام ندارند، و مؤلف برای آنها شاهی ذکر نکرده است، می‌توان

گفت که شاید در دوره تألیف کتاب چنین اشتباهاتی رایج بوده باشند، اما اکنون دیگر ذکر آنها وجهی ندارد.

در ذیل مدخل «بزدل / بد دل»، هرچند بر اساس شواهدی که از متون نقل می‌شود، صحیح بودن «بددل» پذیرفتنی است، استدلالی که برای «ترسو ندانستن» «بُز» آمده است، ذوقی است و کمکی به مردود دانستن «بزدل» نمی‌کند. چستی و چالاکی بز منافاتی با ترسو بودنش ندارد؛ چنانکه خرگوش چالاک است، اما بسیار ترسو و محتاط!

در توضیح مدخل «بلوک / بلوک» تبار بلوک دوم به معنای «کشورهایی که در شیوه حکومتی کم و بیش یکسانند» فرانسوی دانسته شده است که باید «belok/bolok» تلفظ شود، اما تبار بلوک به معنای «دهستان» که باید «bolouk» تلفظ شود نیامده است.

در ذیل «تصادف / تصادم» آمده است: «در گفتگوی روزمره و در انشای اداری غالباً تصادف را به جای تصادم به کار می‌برند و مثلاً می‌گویند "اتومبیل به درخت تصادف کرد" و حال آنکه باید بگویند: "اتومبیل با درخت تصادم کرد."» اولاً (دست کم دیگر امروز) کسی نمی‌گوید «اتومبیل به درخت تصادف کرد» یا «من به او تصادف کردم» بلکه همیشه «با» به کار می‌رود؛ دوم اینکه چه اصراری است بر اینکه حتماً فارسی‌زبانان «تصادف» را که به معنای «تصادم» در ذهن دارند، بگویند «تصادم»؛ چون در عربی چنین است و چنان؟ مؤلف کتاب غلط نویسیم احکام بسیاری داده است که فارسی‌زبانان مدتهاست که واژه‌ای را به شکلی غیر از اصل عربی آن یا در معنایی جز معنای اصلی آن به کار می‌برند و اشکالی ندارد. برای نمونه ذیل امیال، اقلماً، اعزام، ارض موعود، خسیس و دهها مدخل دیگر.

در ذیل مدخل «تلقى کردن به عنوان» آمده است که «پس از تلقی کردن یا تلقی شدن گاهی ترکیب به عنوان می‌آورند»؛ در تمام مثالهای ذکر شده، «به عنوان» پیش از «تلقى کردن / شدن» آمده است.

اساساً شاهد آوردن از متونی چون کلیله و دمنه، خاصه برای کاربرد مصدرهای عربی در متون کهن فارسی خالی از اشکال نیست؛ زیرا به اقتضای متون نثر فنی، نویسندگان تعمد داشته‌اند که مصدرهای کمتر شناخته شده عربی را برگزینند و به کار برند.

در ذیل «توسط» در انتقاد از فراگیر شدن کاربرد این لفظ در جملات با فعل معلوم، آمده است: این نحوه بیان که امروزه در روزنامه‌ها و تلویزیون به حد شیاع رسیده است...؛ در اینجا بر سر انتخاب مصدر درست لفظ بحثی نداریم. اما مسلماً کاربرد شیاع به

جای فراگیر، یا شیوع، با هدف کتابی که هدفش را نزدیکتر کردن زبان نوشتار و گفتار می‌داند سازگار نیست.

در ذیل «دچار/دوچار» آمده است که «املای آن به صورت دوچار، چنانکه در بعضی از متون قدیم هم آمده است، صحیحتر می‌نماید، با این همه در قرون اخیر آن را به صورت دچار نوشته‌اند و امروزه نیز بهتر است که به همین صورت نوشته شود.» با چنین حکمی این سؤال پیش می‌آید که اساساً ملاک درست و غلط بودن چیست؟ صورت مکتوب کهن؟ یا کاربرد امروزی آن؟ اگر دو صورت نیز درست‌اند، که چه نیازی به طرح آن بوده است؟

در ذیل مدخل «دُگمه/دُکمه/تُکمه» آمده است هر سه واژه به یک معنی و دارای ارزش یکسان‌اند، اما دگمه رایجتر و ظاهراً صحیح‌تر است؛ بی‌هیچ دلیل و توضیحی! در ذیل «دوقلو» ابتدا آمده است: «این واژه ترکی است (مركب از دق، ماده فعل دقماق=زاییدن، به اضافه لو پسوند نسبت) به معنای دو کودک که همزمان از یک شکم به دنیا آیند.» در ادامه مؤلف می‌نویسد: «وانگهی، محققى این ترکیب‌ها را اصلاً فارسی دانسته و به درستی چنین استلال می‌کند» که «قل» از بازی «یک قل دو قل» کودکان گرفته شده و با پسوند تصغیر «سو» ترکیب شده است. خواننده متحیر می‌ماند که سرانجام این ماجرا چیست؟!

در ذیل «زهر/زهر» آمده است که «این دو کلمه در تلفظ یکسان و در معنی متفاوت‌اند؛ که قاعداً باید نوشته می‌شد «در تلفظ و املا یکسانند».

در ذیل «غُلوْفه/غُلُوفه» آمده است: «این دو کلمه را نباید با هم اشتباه کرد. غُلوْفه به فتح اول، به معنای خوراک چهارپایان است (در فارسی غالباً آن را به ضم اول تلفظ می‌کنند). اما غُلُوفه، به ضم اول، در عربی به دو معنی به کار می‌رود که در فارسی مستعمل نیست: یکی به عنوان جمع علف و به معنای علفها و دیگری به صورت مفرد و به معنای مواجب و دستمزد».

در ذیل «فاکتور» آمده است: «این کلمه دو تلفظ مختلف و دو معنای مختلف دارد، ولی رادیو و تلویزیون غالباً آنها را به جای هم به کار می‌برد؛ سپس به تلفظ و معنای اصلی دو کلمه در زبان فرانسه پرداخته شده است. واقعیت این است که هر دو واژه را به یک شکل به کار می‌برند و هر دو واژه را در هر دو معنا factor تلفظ می‌کنند؛ یعنی آنها را به جای هم به کار نمی‌برند.

در ذیل «فراز» استدلال پیچیده‌ای در بیان ساخته شدن این واژه در زبان فارسی آمده است؛ اینکه با توجه به سه جمله‌ای که نویسنده آنها را به عنوان نمونه ذکر کرده است، سه معنا برای لفظ استخراج کرده است و نوشته است «در حقیقت کلمه فراز از درآمیختن سه کلمه و سه معنای مختلف ساخته شده و چیز بی‌معنایی از آب درآمده است». اینک آن سه جمله: (۱) در یکی از فرازهای این کتاب چنین آمده است. (۲) نویسنده این نکته را در فرازی از سخنان خود آورده است. (۳) نماینده مجلس به شرح فرازهایی از زندگی آن شهید سعید پرداخت. نویسنده با توجه به معنای احتمالی فراز در این سه جمله حکم کرده است که آن سه کلمه و سه معنای مختلف که واژه فراز از آنها ساخته شده است یکی «واژه فرانسوی فراز phrase به معنای جمله است» دوم «واژه فارسی فراز به معنای بلندی و اوج» است و سوم «واژه فرانسوی فاز phase به معنای مرحله» است.

با توجه به اینکه واژه‌ها ابتدا معنای وضعی مشخصی دارند و سپس در معناهای مجازی به کار می‌روند، پذیرفتن استدلال نویسنده مشکل به نظر می‌رسد؛ واژه فراز را می‌توان همان phrase به معنای جمله / عبارت دانست و در جمله‌های دوم و سوم قائل به گسترش معنایی آن یا همان کاربرد مجازی آن شد. جمله دوم را نیز می‌توان چنین توجیه کرد: هر متنی از جمله‌هایی / فرازهایی تشکیل شده است؛ سخنان نویسنده از جمله‌هایی / فرازهایی / بخشهایی تشکیل شده است؛ نویسنده این نکته را در فرازی / بخشی از سخنان خود آورده است. فرازهایی از زندگی شهید نیز یعنی بخشهایی از زندگی شهید. اینکه کلمه خارجی است و نباید آن را به کار برد و یا در معنای دقیق آن را به کار گرفت بحثی است، و استدلال عجیب نویسنده بحثی دیگر.

برخی مدخلها با املاهای واحد و تلفظ واحد و در دو معنای متفاوت گاه به صورت جفت آمده‌اند، مانند کُلیه / کُلّیه، زهر / زهرّ؛ و گاه به تنهایی مدخل شده‌اند؛ مانند فاکتور، قصور.

در ذیل واژه کودتا آمده است که «در رادیو تلویزیون غالباً آن را گودتا تلفظ می‌کنند»؛ امروزه تا جایی که نگارنده این سطور دقت کرده است این تلفظ (گودتا) دیگر رایج نیست، و لابد این جمله در ویرایش کتاب تغییر خواهد کرد.

در ذیل «لکن / لیکن / لیک» بیتی از حافظ آمده است که واژه کوه در آن زاید است و مشخصاً غلط مطبعی است؛ گدای کوه می‌کده‌ام لیک وقت مستی بین / که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم.

درباره برخی واژه‌های عربی برساخته فارسی‌زبانان مؤلف گاه به صراحت حکم به غلط بودن واژه می‌کند و گاه معادل درست آن را پیشنهاد می‌کند؛ مانند متنفذ؛ و گاهی نیز لابد به اجبار رایج بودن واژه، ناچار آن را می‌پذیرد. در ذیل دسته اخیر عمدتاً می‌نویسد گزیری از پذیرش آن نیست! چنین رویکردی خاستگاه نظری مؤلف را به پرسش می‌گیرد.

مؤلف جای‌جای کتاب پیشنهاد می‌کند که باید در نزدیک کردن زبان گفتار و نوشتار کوشید، ولی در بسیاری موارد انگار این هدف نادیده گرفته می‌شود و حکم می‌کند که در زبان فصیح باید از برخی کاربردها پرهیز کرد؛ مانند کاربرد متواری در معنای فراری. منبع شواهد غلط در بسیاری موارد «رادیو ایران» ذکر شده است. اگر ویرایش جدید کتاب چاپ شود، با توجه به رواج عمده غلطهای نگارشی، لابد برای ذکر شواهد باید سازمان صدا و سیما را پیوست کتاب کرد!

۴. نتیجه‌گیری

کتاب غلط‌نویسیم از همان بدو انتشار، با نقدهای فراوانی مواجه شد؛ که در دو طیف اصلی زبان‌شناسانه و ادیبانه قابل دسته‌بندی هستند. پایه نظری نقد زبان‌شناسان این است که زبان پدیده‌ای پویا و زایاست و اساساً تجویز و حکم‌هایی از جنس صحیح و غلط در آن جایی ندارد؛ مسأله اصلی در این باره این است که هرچند چنین نظرگاهی بر اصلی علمی استوار است، زبان با مسائلی دیگری نیز در پیوند است. زبانی همچون فارسی اگر زمانی مورد هجوم مفردات زبان‌هایی چون عربی و ترکی بود، امروزه با تغییرات نحوی گسترده‌ای مواجه است که سبب آن گرده‌برداری‌های «شتابزده» از زبان‌های فرنگی است. می‌توان ادعا کرد که ترجیح‌بند کتاب غلط‌نویسیم شگوه از همین تغییرات است که به سبب شتابزدگی مترجمان در زبان فارسی رخ داده است.

با بررسی مجدد کتاب پاره‌ای مشکلات آن در دو بخش نقد و بررسی شد. در بخش نخست مسائلی بررسی شد که در تمام کتاب وجود دارند؛ مسائلی چون حروف‌چینی، روش تنظیم مدخل‌ها، پاره‌ای تکرارهای ملال‌انگیز، یک‌دست نبودن شیوه آوانگاری مدخل‌ها، یک‌دست نبودن شیوه ارجاع؛ و در بخش دوم به مسائل مربوط به پاره‌ای مدخل‌های کتاب پرداخته شد. می‌توان گفت رفع مشکلات مذکور در جستار حاضر در بهتر شدن کیفیت صوری و محتوایی کتاب، و کاهش حجم آن مؤثر است.

پی‌نوشت

۱. می‌توان گفت این نقد تنها نقدی است که گویای کامل پیکره کتاب است، نویسنده با شمردن و دسته‌بندی کردن مدخل‌ها به پاره‌ای اشکالات روشی کتاب اشاره کرده است. همچنین با توجه به ادعای مؤلف کتاب که پیشینه ۱۲۰۰ ساله زبان فارسی را پشتوانه کتاب معرفی کرده است، شمار ارجاعات کتاب به شواهد متون فارسی را برشمرده است و نتیجه گرفته است که شواهد ۴۰۰ سال از آن پیکره ۱۲۰۰ ساله را دربر می‌گیرند. (حمیدرفیعی، ۱۳۶۷: ۴۸-۵۰)
۲. یکی از انتقادات باطنی به همین عنوان آن است که وی آن را «رعب انگیز» نامیده است و عنوان نقد خود را نیز «اجازه بدهید غلط بنویسیم» گذاشته است. البته این هر دو حکم ناظر به نظرگاه زبان‌شناسانه باطنی است که اساساً تجویز را در کاربرد زبان نمی‌پذیرد. (ر.ک. باطنی، ۱۳۶۷: ۲۶-۲۹)
۳. نکته جالب توجه اینکه امامی در نقد خود بر کتاب، حروفچینی آن را به نسبت حروف سربی قدیم‌تر «نعمتی» می‌داند که باید قدر آن را دانست. (امامی، ۱۳۶۷: ۴۷)
۴. طیب‌زاده قمصری (۱۳۶۸) در مقاله‌ای با عنوان «شیوه‌های آوانگاری در لغت‌نامه‌های فارسی و ضرورت تغییر آنها» به بررسی تفصیلی شیوه‌های آوانگاری فرهنگ‌های لغت فارسی از *آندراج* و *برهان* گرفته تا فرهنگ *عمید* و *معین* و *لغت‌نامه* پرداخته است و محسنات و معایب هر یک را برشمرده است. شیوه پیشنهادی مقاله مزبور در یکدست‌سازی شیوه آوانگاری فرهنگ‌های فارسی از جمله همین کتاب غلط نویسیم راهگشا به نظر می‌رسد.
۵. نویسنده در ابتدای فهرست منابع توضیح داده است که «این فهرست فقط شامل کتاب‌های نثر است. برای شواهد شعری، چون چاپ‌های متعدد از آثار شاعران موجود است، و به علاوه، چون یافتن ابیات در دیوانهای چاپ شده به راهنمایی ردیف و قافیه و احیاناً فهرست ابیات و لغات به آسانی میسر است، در متن کتاب حاضر پس از هر شاهد شعری به ذکر عنوان نام شاعر و عنوان کتاب او اکتفا شده است». (نجفی، ۱۳۹۱: ۴۳۲)
۶. صادقی (۱۳۸۷) به نکته دیگری که کمتر در نقدهای دیگران بدان اشاره شده است، می‌پردازد و آن اینکه «مسأله نگارش با مفردات و الفاظ اصلاح نمی‌شود، ... اما اگر نحو نثر الکن باشد، این نثر قابل خواندن و فهمیدن نیست، بنابر این در نثرنویسی در درجه اول باید به نحو دقت کرد، نه تک‌تک کلمات که ادبا به آن مفردات می‌گویند»؛ صادقی نیز همچون باطنی (۱۳۶۷) مسأله‌ای را مطرح می‌کند با این مضمون که نباید آنان را که تازه قلم به دست می‌گیرند، از نوشتن ترسانند. نخست باید گفت مسلماً نجفی نیز در غلط نویسیم صرفاً دغدغه غلط / صحیح بودن مفردات را ندارد، و به نحو زبان نیز هم واقف

است و هم بدان می‌پردازد؛ اصولاً پرداختن به بخشی از کتاب و آن را بر اساس نظر خاصی برجسته کردن، بزرگترین ایراد روش منتقدان کتاب نجفی است. دیگر اینکه مسلماً پرداختن به زبان از نگاهی چون نگاه نجفی به معنای بستن راه نویسندگی نیست، بلکه چنانکه صادقی در ادامه نوشته خود اشاره کرده است، هر کس می‌تواند بنویسد و نوشته خود را بر اساس مرجعی همچون کتاب نجفی ویرایش کند. البته اباذری (۱۳۸۷) اساساً مرز دانش هر کس را مرز زبان وی می‌داند؛ بدین معنا که در نظر وی اساساً ویرایش (در معنای رایج) جایی ندارد و باید نوشته (مفردات و نحو) محصول ذهن فرد باشد.

نگارش این مقاله در زمان حیات استاد ابوالحسن نجفی پایان یافته بود و نگارنده امید داشت که جسارتش را استاد نیز ملاحظه کنند، توفیق یار نبود و ای دریغا استاد نجفی بدرود حیات گفتند، ضمن آرزوی شادی روان آن مرد بزرگ این نوشتار به ایشان تقدیم می‌شود.

منابع

- اباذری، یوسف (۱۳۸۷). «کلمه/کلمه، شیء/شیء، درباره غلط نویسیم ابوالحسن نجفی»، یادنامه دکتر ابوالحسن نجفی (ضمیمه روزنامه اعتماد)، ش. ۱۸۷۰.
- اریاب شیرانی، سعید (۱۳۸۷). «استاد نجفی "جای دیگر نشیند"؛ گفتگو با شیما بهره‌مند»، یادنامه دکتر ابوالحسن نجفی (ضمیمه روزنامه اعتماد)، ش. ۱۸۷۰.
- امامی، کریم (۱۳۶۷). «زبان‌شناس یا ادیب»، نشر دانش، ش. ۴۶، صص ۴۷-۴۸.
- باطنی، محمد رضا (۱۳۶۷). «اجازه بدهید غلط بنویسیم»، مجله آدینه، ش. ۲۴.
- بهرام‌پور عمران، احمد رضا (۱۳۹۳). «یادداشت‌هایی در حاشیه غلط نویسیم»، روزنامه اطلاعات، ش. ۲۶۱۰۹.
- پاکنهاد، ایمان (۱۳۹۲). «گمان می‌کنم گمان درست است؛ ابوالحسن نجفی در بوته نقد باطنی و بدیعی»، گزارش نشست دکتر ابوالحسن نجفی، دکتر محمدرضا باطنی، منوچهر بدیعی و دکتر نصرالله پورجوادی در انجمن ویراستاران دفتر فنی، روزنامه شرق، ش. ۱۹۶۷.
- حق‌شناس، علی محمد و همکاران (۱۳۹۳). فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی - فارسی، چاپ بیست و ششم، تهران: فرهنگ معاصر.
- حمید رفیعی، محمد علی (۱۳۶۷). «چگونه بنویسیم»، نشر دانش، ش. ۴۶، صص ۴۸-۵۰.
- شریعت، محمدرضا (۱۳۶۷). «نگاهی دیگر به غلط نویسیم»، نشر دانش، مرداد و شهریور، شماره ۴۷.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۲). شاعر آیین‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، تهران: انتشارات آگاه.

شمس قیس رازی (۱۳۸۸). *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به تصحیح علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی و تصحیح مجدد استاد مدرس رضوی و تصحیح مجدد دکتر سیروس شمیسا، تهران: انتشارات زوآر.

صادقی، علی اشرف (۱۳۸۷). «نه سنتی نه مدرن»، *یادنامه دکتر ابوالحسن نجفی* (ضمیمه روزنامه اعتماد)، ش. ۱۸۷۰.

طباطبایی، میراحمد (۱۳۶۷). «هدیه‌ای نفیس در آغاز سال نو»، *نشر دانش*، ش. ۴۶، صص ۴۳-۴۶. طبیب‌زاده قمصری، امید (۱۳۶۸). «شیوه‌های آوانگاری در لغت‌نامه‌های فارسی و ضرورت تغییر آنها»، *مجله زبان‌شناسی*، سال ششم، شماره یک، پیاپی ۱۱. صص ۷۴-۸۷. عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۹۰). *قاپوسنامه*، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

فرزام، حمید (۱۳۷۴). «نکته‌ای چند درباره غلط نویسیم»، *نامه فرهنگستان*، ش. ۲. فیاض، علی اصغر (۱۳۶۷). «کتابی مفید و پرارزش»، *نشر دانش*، ش. ۴۶، صص ۵۱-۵۳. موحد، ضیاء (۱۳۸۷). «نجفی مرد فرهنگ و ادبیات»، *یادنامه دکتر ابوالحسن نجفی* (ضمیمه روزنامه اعتماد)، ش. ۱۸۷۰.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۷). *دستور زبان فارسی، با تجدید نظر*، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات توس. نجفی، ابوالحسن (۱۳۶۷). «غلطهایی که در "غلط نویسیم" نیست»، *مجله نشر دانش*، ش. ۴۸، صص ۵۶-۶۱.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۹۱). *غلط نویسیم؛ فرهنگ دشواریهای زبان فارسی*، چاپ نوزدهم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، (بی‌تا). *چهارمقاله*، به تصحیح و اهتمام علامه محمد قزوینی، به کوشش دکتر محمد معین، تهران: انتشارات ارمغان.